



قاسم بغلانی

نان ها بال می زنند
پرواز
شعبده بدی بود
هبوط
بی شکل بودیم مثل
آب
در تن گندم
نان ها
بی شکل
ما هبوط که کردیم
پرواز می کردند
بال ها!



بهرام وکیلی (شاهد)



سارا سینکی



خوب یار نادری



ابراهیم وطنخواه

«ساز زهره»

شرح تنگستان سینه با صدای تو خوش است
ساز زهره، رقص سیاره، نوای تو خوش است
شب میان گیسویت از مرز آغوشت گذشت
شرح جنگ تن به تن در استوای تو خوش است
ماه زیور کرده دارد پا به پا می شود
با تغابن خنده می باشد که جای تو خوش است
جا به جا شو ماه من، این آسمان خسته را
با نگاهی نور پاشان که صفای تو خوش است
خاور از کوه و کتل با دست خونین آمده
شرح دست مهربانتر از حنای تو خوش است
بر براق ناز بنشین تا خدا عاشق شود
تابارک را بخواند از برای تو، خوش است
قطره قطره ناز تو با خواب ناز دفترم
عشقبازی قلم بار قص پای تو خوش است
سینه سرخی می وزد تا مرز دریای دلم
جنگ جاشوها شده گویا، هوای تو خوش است
شاهدی از دور میخواند، کجائی ماه من
شعر می ریزد به رویم، واژه های تو خوش است

از خط چشمت می توان فهمید راحت را
حس غزل سر دادن از موج نگاهت را
باران برایم از تماشایت خبر آورد
شاید ببینم اندکی رخسار ماهت را
باغ سکوتت سبز شهر خنده ات آباد
بگذار دریابم غرور اشک و آهت را
رویای من لبخند سرخی بی نشان بوده ست
بگذار باران حس کند لبخند ماهت را
تا کی بیندازم بگو! در اوج ناکامی
برگردن تقدیر دائم اشتباهت را

قبل از شروع فاجعه نممم گریستم
حتی برای مردم. بی غم گریستم
وقتی که عشق در رگ چشمت نفس کشید
با. اشک شوق بر همه عالم گریستم
در ازدحام کوچه ی گلپای کاغذی
بر غربت همیشه ی مریم گریستم
وقتی نفاق خط موازی کشید و رفت
بر هر خیال ساده ی آدم گریستم
شاعر غزل سرود در آن روزگار تلخ
دیوانه در میان هلپله ماتم گریستم
وقتی سپیده آمد و خورشید سر کشید
بر رفتن دوباره ی شبنم گریستم

مرا پرواز ده
در چشم بیداری
صدای آب را
در تنگ دلتنگی
بریز و
دستهایت را نشانم ده
بگو
پیراهن سبز غزل هایت
کجا پاییز را بوسیده
و
مهر مرا
در سینه ات جا داد؟
بگو رنگ کدامین خواب
دنیای تو را لرزاند؟
و یا در قاب تصویر کدامین آه
دست واژه ها تر شد؟

من از چشم تماشای تو
زردی را
در اندوه گل شب بو
نمی چینم

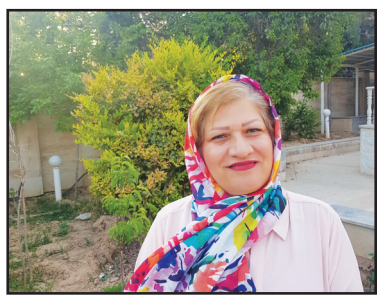
من از پیدایش
نسل نبودن های تو
چون مجرمی
در چنگ زنجیرم

خدای عشق را
بر سجده گاه شعرهایت
می کشانم
تا دل آدم

خدای بغض هایم را
به ابلیس
تمام خنده هایت
می فروشم
با هوس در خواب

تو از تنهایی من
دفترت را پر کن
و احساس را پیدا

مرا پرواز ده
در عمق رویایی
که تو در آن
هنوزم نقش بارانی



اشرف السادات کمانی



طاها شمس



ردای عشق بر تن کرده تنها
به دنیا عاشق و دیوانه، اما...
دلم از بس که مجنونی ندیده
شده موجی پی امواج دریا

بدور از چشم مردم من به قربان تو می گردم
منم رندی به میخانه، که ساغر بی تو می میرد
به دریا رفته ام اکنون که از سودای خود غرقم
بیا رحمی نما بر من، شناور بی تو می میرد
غبار غم نشسته روی گلبرگ شقایق ها
سپهر پر فروغی تو، که اختر بی تو می میرد

زبانم هر دم از چشمت کلام عشق میخواند
نگفتی چون رود «طاها»، به بستر بی تو می میرد

در این گلزار پر نرگس، صنوبر بی تو می میرد
جو اسماعیل پیغمبر، که هاجر بی تو می میرد
نمیدانی چه بی پروا شدم آشفته ی زلفت
بمان با من تو امشب را، که دلبر بی تو می میرد
دلم تنگ است و بی تاچم برای دیدن رویت
مثال قصه ی مجنون، که آخر بی تو می میرد

پرستو های شهر ما همه گرد تو می گردند
نگفتی قلب غمگین کبوتر بی تو می میرد؟

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی